

محمد جناب زاده

قوانین را باید در کتاب طبیعت کشف کرد

قواعد خواندن و نوشتن و گفتن (سخن‌دانی) از مقوله ابداع و اختراع و صناعت یا سازندگی نیست بلکه قوانین و احکامی دارند که در گوهر آنها نهفته است و اثبات این مطلب مستلزم بحث مقدماتی که ظاهراً موجب خروج از این رشته کلام میشود

قوانین طبیعی

برای پرورش انواع گیاهان و درختان امکان وضع قاعده و قانون وجود ندارند بلکه قاعده و قانون با بررسی و آزمایش و مراقبت در گردش زمان از نبات شناسی و اصول صحیح کشاورزی استنباط و استخراج شده و پوشاک علمی و فنی پیدا میکند . رشد و نمو (خلقت) انواع جانداران نیز تابع نوامیس و بیره خاص خودشان است که دست تصرف در هر يك دراز شود نتیجه زیان آوری بیار می‌آورد مگر آنکه با مطالعات طولانی و دقیق علمی و آزمونهای مکرر اصول رشد و نمو و طبایع و غرایز متنوع آنان معلوم گردد همانطور که در مورد زنبور عدس و پرورش احشام و اغنام و اهلی نمودن دام و در این منظور حاصل شده است .

انسان هم خود را نمیسازد نه در قالب مادی و بدنی و نه در هویت و حالات روانی و معنوی در سوره ۲۲ آیه ۵ می‌خوانیم «ای مردم اگر شما در روز قیامت و قدرت خدا بر بعث مردگان شك و ریبی دارید - بدانید که ما شما را نخست از خاک آفریدیم آنگاه از آب نطفه بعد از خون بسته (علقه) آنگاه از پاره گوشت تمام و ناتمام (ثم من مضغه مخلقه و غیر مخلقه) تا در این انتقال و تحولات قدرت خود را بر شما آشکار سازیم و از نطفه‌ها آنچه را که مشیت ما تعلق گیرد در رحمها قرار دهیم تا وقتی معین (چون گوهر) از (صدف) رحم بیرون آریم تا زیست کرده و بحد بلوغ و کمال برسد و

برخی از شما (در این بین) بمیرد و برخی بسن پیری و دوران ضعف و ناتوانی رسد تا آنجا که پس از دانش و هوش خرف شود و هیچ فهم نکند...»

میل و هوس، هوش و اراده بشر (نروماده) در این سیر طبیعی و الهی اگر بکار رود جز گمراهی و دگرگونی ثمری ندارد و علم پزشکی محصول تجربه هزاران اندیشمند روشنگر و پیوستگی آزمونها در قرون و اعصار است و اگر کسی آمد و مدعی شد که موازین طبی را میتواند تغییر دهد و با قدرت خلاقه کارخانه انسان سازی را بشکل دیگری خارج از رحم ایجاد و یا تصرفاتی در سازمانهای عضوی بنماید اگر چه افلاطون باشد باید گفت از جهانی عقلش پاره سنگ میبرد و بیان این حقیقت هم ضروری است.

قوانین وضعی

افلاطون حکیم بزرگی است اما از لحاظ شهرت نه حقیقت امر زیرا حکمت فهم اسرار خلقت و آشنائی بقانون طبیعت و یافتن علتها و معادلات است و دانستن این امر دیباچه حکمت است که نظم کلی در سراسر کائنات ساری و جاری است و هیچ چیز ناقص و عیب خلق نشده و همه چیز در نظر محقق و کاوشگر و عقل سلیم و با اصول تجربه و مشاهده رمز وجود و فائده و قانون زیست خود را نشان میدهد بنا بر این قوانین وضعی باید مأخوذ و مولود قوانین طبیعی باشد.

افلاطون بیهوده کوشش نموده که بر قوانین و نوامیس خلقت فائق آید و برای نظم اجتماعی جهان قانون بنویسد در کتاب پنجم جمهوری - ابتدا اشتراك اموال و خانواده را مطرح کرده آنگاه سازمان عمومی انسان را با حیوانات و مسکن در معرض مقایسه قرار داده و نتیجه گیری کرده و تفاوتی از کلیه جهات میان زن و مرد قائل نشده و بویرائی خانه و خانواده پرداخته و در امر تعلیم و تربیت و درجات و برنامہ-

های درسی آدمیان را مانند سنگ و کلوخ دانسته که بهر صورت پیکر تراش بخواند میتواند از آن صورتگری نماید .

در زندگی سیاسی و اجتماعی بشر بارها اشتراك اموال و خانواده بمیان آمده و دوزخ و جهنمی بوجود آورده که همه در آن آتش خاموش نشدنی رنج و عذابی جاودانی احساس کرده اند و اجتماع درهم پاشیده و شادی و نشاط که برای بنیان گذاری خانه و خانواده میان دو دل داده وجود داشته معدوم شده است زیرا انسان دوست دارد خانه و آشیان و زن و فرزند داشته باشد و اشتراکی که بزبان وییان و اعمال جبر و زور بنظر آسان می آید در مرحله عمل امکان ناپذیر است - افلاطون میگوید قواعد تعلیم و تربیت در باره هر دو جنس (زن و مرد) باید یکسان باشد و فراموش میکنند که طبیعت برای هر نوع و جنسی وظیفه ای غریزی و طبیعی تعیین کرده که آموزشهای ضروری انواع آنها در طول تاریخ بر حسب تجربه معلوم شده و برای آنکه انحراف و فساد هم رخ ندهد اعتدال در امور که موجبی برای حرص و آرزو و هم چسبی و اغراض شخصی پیدا نشود انبیاء با اعلام قوانین آسمانی و حکیمان با بررسیها و مطالعات علمی و تجربی اندر زها و دستورهائی داده اند زیرا اصول هر نظم و قانون صحیحی این است که انسان موافق با عقل و طبیعت و فطرت زندگی کند زیرا اگر لازم بود جامعه بشر هم مانند سگان و جانوران بسر برند مشمول خلقت انسانی و عقل و قدرت و کمال معرفت نمیشدند و در همان مقام حیوانی و سگی و درندگی باقیمانده از فیض معرفت و تمدن بی بهره میمانند .

افلاطون در مدارج تربیت و آموزش پسران و دختران هم استعدادها ، تنوع حالات روانی - قوانین وراثت و عواطف و میزان هوش و ذوق را نسا دیده انگاشته مربی و معلم را در رتبه مجسمه ساز متوقف ساخته و برای توالد و تناسل و جفت گیری قرعه کشی را حاکم قرار داده است .

شاید این کجروی بیهائی ناشی از غرور و خودخواهی و نیل بمقامی در رتبه‌استادی باشد زیرا این حالت بعد از جهانگردی و خوشه چینی از خرمین فضل و دانش علمای مشرق زمین برای او بوجود آمده و خواسته میان دوران عقب‌ماندگی بشر و زمان رشد مدنی او پیوندی یا پلی بسازد .

جرج سارتون ۱۹۵۷-۱۸۸۴ میلادی نویسنده تاریخ علم در باره نظرات افلاطون مینویسد «افلاطون اصالت خود را رد میکند- برای شخصیت احترامی قائل نیست و هیچگونه حق آزادی در زیر دستگاہ آهینی که طرح آنرا ریخته و عدالت را بسود قدرت و حکومت تعبیر میکند نمی‌شناسد.»

دوری از مرحله انسان شناسی و بررسی روانی در طبایع و مخالفت با آزادی ضمیر و ابداع نظامات با پندارها و خیال بافی‌ها موجب گمراهی است. در یونان و چین و هند و ایران آراء و نظرات حکیمان و عارفان با تفاوت الفاظ بسیار بهم نزدیک و شبیه است زیرا مکتب عموم آنها مطالعه طبیعت و کشف قوانین بوده نه وضع قانون بدون درک نوامیس طبیعت و این حقیقت را باید در جواهر آثار دید نه در اعراض و قشر اشیاء .

شناسائی طبیعت هم در هر چیز باید طبقه بندی بشود- و این موضوع احتیاج بوقت کافی و مطالعه دقیق و طولانی و بررسی عقاید و نظرات بزرگان و دانشمندان (بدون تفاوت قوم و ملت و نژاد) اعم از خاور و باختر و قدیم و جدید دارد و هیچکس در هیچ حال نباید مکاشفات یا مستنبطات را از وجود خودش استخراج کند زیرا همه مانند او در طبایع و حالات و اندیشه و ذوق و نیازمندیها و شرایط حیاتی محیط و زمان قرار نگرفته‌اند .

جرج سارتون زیر عنوان (عشق افلاطونی) به نقل مطالبی از نوشته‌های افلاطون پرداخته و نتیجه‌گیری میکند که عشق برای افلاطون میل و هوس به جنس موافق بوده

زیرا از زن نفرت داشته ولی لازم نیست این تمایل او در دوفرد هم جنس تماس بدنی هم باشد .

در مدینه فاضله افلاطون عشق زناشویی و لطف و مهربانی میان زن و مرد مطرح نیست بلکه ارتباطات جنسی برای برگزیده ترین مردم در فرصت های مهمی است که نسل قوی بوجود آید بدینگونه که پرورش دهندگان حیوانات اهلی از آن آگهی دارند. در این امر طبیعی نیازمندی مرد و زن نادیده انگاشته شده در صورتیکه همین نیازمندی قوه محرکه عالم وجود و عامل بقا نسل است معاشرت ها و معاشرتهای لابشرط اگر بر فوق مصاحبت و صوابدید بود از طرف دانایان و بزرگان تأیید میشد آنچه بنام (حلال و حرام) در شرایع آسمانی گفته شده ، و یا از سوی حکیمان بیان شده و در گروه اوامر و فواهی تصریح گردیده همه از نفس طبیعت و حکمت بقای اجتماع بر اصل همزیستی مسالمت آمیز و حفظ تندرستی روح و جسم فرد و جامعه تکوین شده است اما برخی جهان و مافیها را مانند افلاطون در وجود و عواطف خاص خودشان معاینه میکنند و نظر میدهند در صورتیکه در اقوام دوزا تمدن هم اصول حکومت دارد .

بروجه مثال زیگموند فروید اطریشی (۱۹۳۹-۱۸۵۶-) در آن هنگام که پزشک جوانی بود با مشاهده و تجربه چنین دریافت که کلیه امراض عصبی ناشی از گمراهی غرایز شهوانی و بخصوص (خودداری) غرائز جنسی است - این نکته را پزشکان قدیم هم دریافته بودند اما نه از نظر کلی و مصادر ظهور انواع بیماریهای روحی که مدار زندگانی از همه جهت در قبضه قدرت لذت شهوانی و جنسی باشد .

سنجش دو نظر

افلاطون سازنده مدینه فاضله پیمان وصلت را بین مردان و زنان (مرد از سن ۲۵ تا پنجاه و زن از ۲۰ تا چهل) ضمن انجام رسوم مذهبی (؟) مقرر داشته و ندای جنس را بعد از بلوغ بی اعتبار جلوه داده است این حکیم یونانی چنین پنداشته که

برافروخته شدن عشق و شهوت اختیاری است ولی روانشناس اطریشی سرنوشت آدمی را در همه امور حیاتی در دست تمایلات و جاذبه جنسی دانسته و جبری است و این هر دو (افلاطون و فروید) از دریچه نفسانی خویش سخن گفته و هیچکدام بدرستی بذررئای طبع آدمی و قانون خلقت نرسیده‌اند.

این دو نمونه از دو مکتب ساز قدیم و جدید است افلاطون در سال ۳۸۷ قبل از میلاد جهانگردی را به پایان رسانیده و به شهر آتن بازگشته کشور مصر را در تمدن باستانی دیده و در ایتالیا از مذهب فلسفی فیثاغورث بهره برداشته و در فلسطین از سنن انبیاء و ادیان ربانی آگاه گشته و ممالک و تمدنهای اقوام و ملل را در آسیای غربی و خاور میانه تا ساحل رود گنگ مورد مطالعه قرار داده و از مسالک عرفانی هندوان متأثر شده و با این ذخائر علمی در سن چهل سالگی باگشایش آکادمی در یونان معجونی از مواد مختلفه که ناسازگار و قابلیت امتزاج و ترکیب شیمیائی مکتب واحدی را در فلسفه و حکمت ندارند بجهان علم و دانش عرضه داشته و هر کس از ظن خود یار او شده ولی از باطن اعتقادات اصولی او طرفی نه بسته است زیرا زبان و دل افلاطون همداستان نبودند و بقول (ویل دورانت ۱۸۸۵ میلادی) افلاطون بیشتر صفاتی را که خود مکروه میداشت دارا بود و مثل سوفسطائیان از این جا با آنجا می لغزید و می پرید در صورتیکه مشاجرات لفظی را سخت منکر بود. (نا تمام)

سحر: فن معالجهٔ انسان یا علم طب امروزیکی از علوم صحیحه و منظم انسانی است و اطباء عالی‌مقدار جهان آن علم را بر مبادی صحیح و استوار بنیان نهاده‌اند. باید گفت که آن علم همانا از فن سحر معمول با بلبلها زائیده شده و آن علم خرافی باستانی امروز بدین درجه کمال و اتقان رسیده است.

(تاریخ ادیان)